

نگاه اسرائیل به بحران سوریه

ایتنمار رابینویچ*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۰۷

ترجمه: منصور براتی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۴/۱۵

چکیده

مقامات اسرائیل، تخریب زیرساخت‌های حیاتی سوریه را با شوق و شغف ویژه‌ای می‌نگرند و مشتاق آن هستند که سوریه نیز بسان لبنان به کشوری طایفه‌ای و کپسول تنش‌های مذهبی بدل شود. علاوه بر این، آنها می‌خواهند ایران نتواند از امتیاز سوریه در پرونده هسته‌ای خود بهره‌ای ببرد. علایق پنهان صهیونیست‌ها در ماجرای سوریه به تفصیل در این مقاله بررسی شده است. این مقاله نکته‌های قابل نقدی دارد، اما داده‌ها و تحلیل‌های آن، هنگامی موجب جلب توجه می‌شود که به اشراف نویسنده (به‌عنوان سفیر سابق اسرائیل در آمریکا) نگاهی داشته باشیم.

واژگان کلیدی: اسرائیل، بحران سوریه، تحولات آینده سوریه، منافع رژیم اشغالگر، تسلیحات کشتار جمعی

* سفیر سابق رژیم صهیونیستی در ایالات متحده، دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه اسرائیل و پژوهشگر ارشد

موسسه پژوهشی پروکینگز

** پژوهشگر اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال پانزدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۱۰-۸۹

بحران کنونی سوریه ابعاد مبهم و بسیار پیچیده‌ای دارد که از این میان می‌توان به وزنه و نقش اسرائیل در آن اشاره کرد. سوریه با چهار کشور و نیز رژیم اشغالگر قدس مرز مشترک دارد؛ چهار همسایه نخست به‌طور قطع از بحران داخلی این کشور شدیداً متاثر شده و از سوی دیگر نقش موثری را نیز در آن ایفا نموده‌اند، اما اسرائیل — دشمن سوریه و شریک غیردایم مذاکرات — به یقین تأثیر اندکی از توفانی که شمال مرزهایش را درمی‌نوردد، پذیرفته و عملاً هم تأثیری ناچیز بر روند این تحولات داشته است. اما همه چیز می‌تواند به سرعت متحول شود. چندان که منافع اسرائیل در سوریه دارای چندین بعد و لایه است: در درجه اول اسرائیل خواهان صلح و ثبات در نزدیکی مرزهای شمالی خود بوده و هست؛ زیرا از این رهگذر نه تنها جلوگیری از رساندن یا افتادن تسلیحات کشتار جمعی به دست حزب‌الله و دیگر سازمان‌های تروریستی محقق می‌شود، بلکه بدین ترتیب عناصر جهادی نیز نخواهند توانست در شمال بلندی‌های جولان مواضع خود را سازمان دهند (اتفاقی که در مصر افتاد). از سوی دیگر، اسرائیل مایل است نفوذ ایران در سوریه را از بین برده و حزب‌الله را در لبنان ضعیف کند و نهایتاً — به‌زعم آنها — ابتکار عمل ایران در استفاده از کارت سوریه برای دور کردن توجه‌ها از مسأله پرونده هسته‌ای خود را از دست این کشور خارج کند.

اما برخلاف آرامش فعلی، ممکن است اسرائیل به یک‌باره خود را درگیر و تحت‌تأثیر جنگ داخلی سوریه و تحولات آینده این جنگ و برآیند نهایی آن بیابد. نوشتار حاضر می‌کوشد ابعاد دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی دیدگاه اسرائیل نسبت به بحران سوریه را تحلیل و سناریوهای احتمالی نتیجه این بحران را — که ممکن است به طرق مختلف منافع طرف اسرائیلی را تحت‌الشعاع قرار دهد — بررسی نماید.

پیشینه

از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۱، تحت حاکمیت رژیم‌های متوالی، سوریه به‌زعم اسرائیل رادیکال‌ترین دشمن به حساب می‌آمد، در حالی که مصر به لحاظ نظامی نیرومندترین دشمن اسرائیل بود. اما

موقعیت سوریه به مثابه قلب تپنده ملی‌گرایی عربی، نزدیکی خاص آن به فلسطین و پیچیدگی مسائل مرزی طرفین از جمله عوامل لاینحل ماندن چالش موجود میان مصر و اسرائیل بوده است. در طول سال‌ها، تحولاتی در ماهیت این چالش و روند آن روی داده است. جنگ سال ۱۹۶۷، اشغال بلندی‌های جولان از سوی اسرائیل و سپس عزم سوریه در بازپس‌گیری این منطقه - اگر نگوییم اصلی‌ترین - به یکی از مولفه‌های محوری تداوم ستیز میان دو طرف مبدل شده است. تلاش‌های سوریه در خلال جنگ رمضان ۱۹۷۳ در این امر ناموفق ماند و پس از جنگ یک معاهده عدم تعرض با میانجیگری هنری کیسینجر میان طرفین منعقد شد. از آن هنگام، این معاهده روابط طرفین را در طول خط آتش‌بس شکل داده است. حافظ اسد رییس‌جمهوری وقت سوریه گرچه از یک سو معاهده عدم تعرض مجدد را حفظ کرد و نتیجتاً جبهه‌ای آرام در سمت سوری خط آتش‌بس پدید آورد، از سوی دیگر و به‌طور غیرمستقیم، از طریق لبنان و نیز با حمایت از گروه‌های فلسطینی - طرفدار فعالیت‌های تروریستی علیه اسرائیل - دشمنی با رژیم اشغالگر را ادامه داد.

موفقیت اسد در بنیان‌گذاری کامل کشور و دولت سوریه و از سوی دیگر مبدل کردن این کشور به یکی از بازیگران قدرتمند در سیاست خاورمیانه، توانایی وی در تداوم بخشیدن به این سیاست دوگانه را تقویت نمود. اسد در عین حال که از متحدان اتحاد شوروی سابق شمار می‌رفت، همه کانال‌های تعامل با غرب را نبسته بود و توانست به‌عنوان یک رهبر توانمند و پرجذبه، حتی تعدادی روسای جمهور و وزرای امور خارجه ایالات متحده را نیز مجذوب نماید؛ چه اینکه آنها می‌پنداشتند می‌توانند دمشق را وارد مدار واشنگتن کنند.

وقتی انورسادات در ۱۹۷۷ تصمیم به انعقاد صلح با اسرائیل گرفت، اسد در راس یک کمپین تبلیغاتی این اقدام مصر را ترکیبی از «خیانت و حماقت» خواند و آن را تقبیح نمود. ۱۴ سال بعد، پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق در شرایطی که نخستین جنگ خلیج فارس تازه به اتمام رسیده بود، اسد به فرایند صلح مادرید پیوست که ابتکاری آمریکایی محسوب می‌شد. این اقدام در واقع آغاز یک روند ده ساله از تلاش‌های مختلف، برای حل و فصل منازعات سوریه و اسرائیل بود.

در این دهه چهار تن از نخست‌وزیران اسرائیل - اسحاق رابین، شیمون پرز، بنیامین نتانیاو و

ایهود باراک - حسن نیت و موافقت اصولی خود را برای ترک جولان در ازای پذیرش یک بسته کامل که صلح و امنیت را میان طرفین تامین می‌کرد، نشان دادند. این سیاست در واقع بازنمایاننده این باور می‌باشد که به‌زعم اسرائیل «سوریه، طرف معامله بهتری از فلسطین در فرایند مصالحه است.» اسد نیز متقابلاً موافقت اصولی خود را به انعقاد پیمان صلح و عادی‌سازی روابط با اسرائیل اعلام کرد، اما به دلایلی که شرح آن در این مجال نمی‌گنجد، توافق نهایی سوریه - اسرائیلی برای صلح که به واقعیت بسیار نزدیک می‌نمود، به نتیجه نرسید و مذاکرات مارس ۲۰۰۰ شکست خورد. سه ماه بعد نیز مرگ حافظ اسد، فصل جدیدی را به روی تاریخ سوریه و ارتباط این کشور با اسرائیل گشود.

بشار اسد و اسرائیل

مرگ بنیان‌گذار حکومت سوریه و جانشینی موروثی یکی از فرزندان وی، از مجموعه تحولاتی بود که روند تاریخ سوریه را در ارتباط با اسرائیل، دگرگون ساخت. از سوی دیگر، انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۲۰۰۰ هم خبر از جایگزینی بیل کلینتون دموکرات - که عمیقاً به مصالحه سوریه و اسرائیل و نیز بهبود روابط آمریکا و سوریه معتقد بود - با جورج دبلیو بوش می‌داد که علاقه چندانی به فرایند صلح اعراب و اسرائیل نشان نمی‌داد و به‌زودی در راس یک ائتلاف رو در روی سوریه بشار اسد قرار گرفت. به موازات این تحولات و نیز تحت‌تاثیر شکست کنفرانس صلح کمپ دیوید و آغاز دومین انتفاضه فلسطین، قدرت ایهود باراک متحمل نقصان گردید و سرانجام، رهبر حزب لیکود - آریل شارون - جایگزین وی در پست نخست‌وزیری شد. لذا می‌توان گفت، یک دهه تلاش برای به نتیجه رسانیدن توافق صلح اسرائیل و فلسطین و نیز سیاست‌های اتخاذ شده در خصوص روابط با لبنان - مبنی بر اینکه مصالحه سوریه و اسرائیل، بهترین راه‌کار برای حل معمای لاینحل اسرائیل و لبنان خواهد بود - نافرجام و عقیم به پایان رسید.

در خلال شش سال بعد نیز تغییر عمده‌ای در روابط طرفین به‌وجود نیامد. سیاست بشار اسد در این مورد سه‌گانه بوده است. وی از یک‌سو چندین بار اظهار داشته که خواهان تجدید مذاکرات با اسرائیل می‌باشد، در حالی که ظرفیت‌های نظامی خود را نیز برای رویارویی مناسب با

جنگ در صورت شکست گزینه دیپلماتیک، تقویت می‌کرد و همچنین همکاری راهبردی با ایران را هم شدت بخشید. اما باید دانست، در حالی که حافظ اسد تنها متحد ایران بود و حزب‌الله و رهبر آن حسن نصرالله را یک سازمان همسو با خود می‌دانست، بشار اسد در گذر زمان از سطح یک همکار و شریک ارشد ایران به سطح یک بازیگر تابع ایران تنزل یافت و به‌جای آن با بازی با کارت حسن نصرالله به‌عنوان رییس سازمان تابع خود، وی را شریک محبوب و پرجاذبه خود خواند.

در اوایل دهه ۲۰۰۰، زرادخانه موشکی و راکتی حزب‌الله به مثابه یک نیروی بازدارنده تهاجم آمریکا و اسرائیل علیه ایران و سوریه، به‌طور چشمگیری تقویت شد. در این میان آریل شارون، مطلقاً علاقه‌ای به استفاده از گزینه دیپلماتیک در قبال سوریه و با روبه‌رو شدن با تهدید بالقوه زرادخانه حزب‌الله نداشت. وی کاملاً بر مساله فلسطین متمرکز شد - نخست با فرو نشانیدن موج دوم انتفاضه فلسطین و دوم با خروج از غزه - و همواره کوشید که توجه‌اش به «گزینه سوریه» منحرف نشود و در نتیجه هنگامی که بشار اسد برای کاهش فشار بوش، به برقراری مجدد ارتباط مبادرت نمود، مانع وی شد. اما از سوی دیگر شارون کوشید به‌چنبره درگیری نظامی با متحد اسد در لبنان - حزب‌الله - کشیده نشود. وقتی حزب‌الله قوی‌تر شد، شارون این مساله را با چند حمله هوایی کوچک به سوریه پاسخ داد. پیام این حملات کاملاً روشن بود: «اسرائیل، سوریه را مسئول اقدامات و ارتقای وزن حزب‌الله می‌داند» و اطمینان می‌دهد در صورت تداوم روند حاضر، با سوریه قاطعانه‌تر برخورد خواهد کرد. در واقع هدف شارون از اتخاذ چنین رویکردی، جلوگیری از مواجهه مستقیم با زرادخانه راکتی و موشکی حزب‌الله بود.

به‌رغم همه این حوادث، وقتی رییس‌جمهوری ایالات متحده از بازی دوگانه اسد در عراق خشمگین شد و با شارون در خصوص کلید زدن پروژ «حذف اسد از قدرت» سخن گفت، شارون پاسخ داد: «ما شیطان شناخته شده (اسد) را ترجیح می‌دهیم!» به یقین شارون هم همچون بوش شیفته اسد و سیاست‌های او نبوده، اما قطعاً قدرت حاکمی که به حفظ خط آتش بس با اسرائیل همت گماشته را ترجیح می‌داد و نگران گزینه بالقوه رژیم بعثی؛ یعنی اخوان‌المسلمین - تنها گروه اپوزیسیون سازمان یافته و شناخته شده در جهان خارج - بود.

سیاست ایهود اولمرت در قبال سوریه

ایهود اولمرت که پس از شارون به نخست وزیری رسید، در آغاز سیاست او را در قبال سوریه ادامه داد. ارتباط نزدیک او با جورج بوش مستقیماً بی‌میلی او در به حساب آوردن اسد به‌عنوان یک شریک بالقوه صلح را افزایش می‌داد. اما دیری نپایید که دو حادثه مهم این رویه را تغییر داد: جنگ ۲۰۰۶ لبنان و کشف تلاش‌های مشترک سوریه و کره شمالی برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای.

یک. وقوع جنگ ۲۰۰۶ در لبنان، امنیت ملی اسرائیل را در معرض یک تهدید تمام‌عیار مثلث ایران، سوریه و حزب‌الله قرار داد. این جنگ اگرچه نگرش رهبران حزب‌الله را تعدیل کرد، اما به تکمیل زرادخانه این سازمان نیز کمک شایانی نمود و میزان تهدید آن در آینده را بیش از پیش افزایش داد. در طول جنگ، بوش علناً ابراز امیدواری می‌کرد که اولمرت بتواند سوریه را نیز شکست دهد، اما اولمرت موفق به این کار نشد و نهایتاً در پایان جنگ به دیدگاه غالب شورای عالی امنیت ملی اسرائیل، مبنی بر تجدید مذاکرات با سوریه و نیز توافق نهایی با این کشور، گردن نهاد. وی پذیرفت که چنین رویه‌ای بهترین راه برای آغاز خلع سلاح محور تحت رهبری ایران و نیز تضعیف نفوذ حزب‌الله در لبنان خواهد بود. اولمرت سپس بوش را در جریان این مسائل قرار داد. بوش با اینکه از این روند رضایت خاطر نداشت، اما آن را رد هم نکرد. گام بعدی اولمرت پی‌گیری مذاکرات از طریق ترکیه بود. وی با اصرار اسد به آغاز روند مذاکرات حداقل با میانجیگری اولیه ترکیه گردن نهاد. این فرایند در آنکارا به انجام رسید و با بازدید نافرجام اولمرت از پایتخت ترکیه در دسامبر ۲۰۰۸ و در شامگاه عملیات سرب مذاب در غزه به اوج خود رسید. از سوی دیگر، ولید معلم، وزیر امور خارجه سوریه، که در حال ملحق شدن به نخست‌وزیر ترکیه، رجب طیب اردوغان، و اولمرت بود، در کنفرانس صلح حضور نیافت؛ زیرا اولمرت وارد پروسه سقوط از قدرت شده بود. ناتمام ماندن این فرایند برآورد میزان پیشرفت‌های واقعی آن را بسیار دشوار ساخته است.

دو. در سال ۲۰۰۷ نیروهای اطلاعاتی اسرائیل خبر از همکاری کره شمالی و سوریه برای ساخت یک راکتور اتمی در شمال شرقی سوریه دادند. هنگامی که اولمرت دریافت ریاست

جمهوری آمریکا تمایلی به دخالت مستقیم و نابود ساختن آن ندارد، به ناچار خود متحمل این زحمت شد. به محض اینکه عملیات نظامی با موفقیت به پایان رسید، اسرائیل همه توان خود را بر مساعی سیاسی و رسانه‌ای متمرکز نمود تا بتواند از میزان فشار روانی وارد شده به اسد بکاهد و او را از هرگونه پاسخ نظامی بر حذر دارد، با این همه اسد نیز از هرگونه اقدام تلافی‌جویانه خودداری کرد. این رویداد روی هم رفته بر فرضیات اسرائیل درباره شخص اسد صحنه گذاشت. اسد مایل بود با وارد شدن در یک قمار هسته‌ای بلندمدت و خطرناک، سطح درگیری خود با اسرائیل را از بقا به مسائل ثانویه نظیر توان اتمی بکشاند. برخلاف این طرح بلندپروازانه، اسد هنگامی که در این طرح شکست خورد و تحقیر شد، رفتاری پخته و خوددارانه از خود به‌نمایش گذاشت. پس از چندی نیز میانجیگری ترکیه میان طرفین تداوم یافت (که البته تاکنون نتیجه چندانی نداشته است).

رژیم اسرائیل و بحران سوریه

پایان دوره تصدی اولمرت در واقع نقطه پایانی بر پنجمین دوره تلاش‌های نافرجام از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۹ برای حل و فصل مساله سوریه و اسرائیل به‌شمار می‌آید. پس از اولمرت، تزی لیونی به رهبری حزب کادیمما برگزیده شد، اما نتوانست تشکیل حکومت دهد و در انتخابات عمومی بعدی رأی‌دهندگان اسرائیلی با چرخش به سمت راست، قدرت را به بنیامین نتانیاهو و ائتلاف راست‌گرایان تحویل دادند. نتانیاهو بدون تزلزل و به‌طور علنی با عقب‌نشینی از جولان مخالفت کرد. با این حال رییس‌جمهوری جدید آمریکا، باراک اوباما، به حل مساله اعراب و اسرائیل از طریق سوریه علاقه‌مند بود، اما سرمایه‌گذاری‌های وی برای احیای مجدد فرایند صلح اعراب و اسرائیل در قسمت عمده نخستین دوره ریاست جمهوری‌اش، عملاً به کانال مساله فلسطین کشانیده شد.

دولت اوباما در راستای این تفکر، فرد هوف - از متخصصان مشهور مسائل سوریه که مقالات زیادی در خصوص فرایند صلح سوری - اسرائیلی به رشته تحریر درآورده است، به جانشینی جورج میشل برگزید. اما ناگفته پیداست که گزینه سوریه با تأکیدی که اوباما و دولت او بر

پیشبرد فرایند صلح اسرائیل و فلسطین کرد، به یک مساله درجه دوم مبدل شد. با این حال، هوف و مقامات بالادستی او تلاش کردند یک رشته گفت‌وگوهای موثر را برای بهبود روابط دوجانبه ترتیب بدهند. در نتیجه مقامات ارشد وزارت امور خارجه آمریکا به دمشق سفر کردند و همچنین سناتور جان کری مسئولیت یافت تا سطح روابط ایالات متحده را با سوریه و بشار اسد ریاست جمهوری این کشور، ارتقا دهد. این ابتکار از سوی دیگر، منافع نتانیاهو را نیز تامین می‌کرد؛ زیرا او از پی‌گیری مساله فلسطین و بی‌توجهی به ملاحظات و نیازمندی‌های اوضاع فرایند صلح، جز جنجال طرفی نبسته بود. این مساعی نیز در روابط واشنگتن و دمشق تغییر قابل توجهی ایجاد نکرد و در ۲۰۱۰، دولت اواما دو طرف را به شروع دوباره مذاکرات تشویق نمود. در واقع روند این وقایع از یک منطق آشنا و تکراری پیروی می‌کرد: هریک از طرفین که با دشواری‌ها و ناملایمات شدیدتری مواجه می‌شد، توپ را به زمین دیگری می‌انداخت. در ۲۰۱۱ اما مطبوعات اسرائیل از روابط پنهان حکومت نتانیاهو و رژیم اسد پرده برداشتند. این ارتباطات تا پیش از آغاز بحران در سوریه - در مارس ۲۰۱۱ - وارد فاز جدی‌تر هم شده بود. البته اغراض نتانیاهو از باز کردن پای اواما به این جریان هیچ‌گاه معلوم نشد؛ آیا او مایل به طی فاصله زیاد موجود تا توافق در میان طرفین بود و می‌خواست با بشار اسد بر سر تخلیه کامل جولان در برابر صلح معامله کند؟ یا اینکه در پی یافتن یک جایگزین دائمی برای مساله پیچیده فلسطین بود؟ اما هدف جراید اسرائیل از افشای این مراودات احتمالا تحت فشار گذاشتن نتانیاهو به واسطه اختلاف فاحش سخنان و عمل او بود، اما برخلاف انتظار رفتار انتخاباتی اسرائیلی‌ها همه طرفداران انتقال قدرت در اسرائیل را ناامید ساخت و نتانیاهو را در قدرت ابقا نمود.

از سوی دیگر می‌توان گفت آغاز شورش‌ها علیه بشار اسد و رژیم بعثی سوریه در مارس ۲۰۱۱ در ضدیت و به بهانه همین روابط مرموز با اسرائیل کلید خورد. سیاست‌گذاران و تحلیلگران اسرائیلی تنها پس از اینکه معلوم شد اغتشاشات سوریه نه یک فصل زودگذر، بلکه اعتراضی عمیقاً ریشه‌دار و توده‌ای است و پس از حمایت و توجه جامعه بین‌المللی به این جنبش، بعد از چند هفته نخستین بار نسبت به آن واکنش نشان دادند. در آن مقطع - می ۲۰۱۱ - به هیچ شکلی نمی‌توانستیم تصور کنیم که رژیم محکوم به فناست. اکثر تحلیلگران بر آن بودند که

یا اپوزیسیون متحمل یک سرکوب شدید و خونین خواهد شد و یا دست بالا شاهد یک رشته اصلاحات سیاسی در سوریه خواهیم بود. رویکرد اسرائیل در آن مقطع نسبت به بحران سوریه را می‌توان در سطور زیر خلاصه کرد:

یک. برخلاف شایعه موجود در خاورمیانه و دیگر مناطق، اسرائیل به دنبال حفظ اسد در قدرت نبوده و هرگز نخواستند ایالات متحده را به این امر متقاعد سازد. پاسخ شارون به بوش در ۲۰۰۵؛ یعنی ترجیح اسد به عنوان شیطان شناخته شده بر دیگر گزینه‌ها، در ۲۰۱۱ دیگر هرگز محلی از اعراب و اعتبار نداشت و از سوی دیگر، راهبرد سازش کارانه اولمرت که برآمده از وقایع ۲۰۰۶ بود نیز با خروج وی از پست ریاست کابینه به فراموشی سپرده شد. می‌توان گفت از پس از سقوط اولمرت از قدرت، اسرائیل هرگز یک موضع واحد و نظاممند در قبال سوریه اتخاذ ننموده است. تجربه درگیری‌های ۲۰۰۶ در لبنان و نیز مساله راکتور راه‌اندازی شده توسط کره‌ای‌ها پس از آن، بر تصور مقامات اسرائیل تاثیر منفی قابل توجهی گذاشت، به طوری که باعث شد اسرائیلی‌ها انگیزه کافی برای فرو ریختن این «دیوار ایرانی» را پیدا کنند. چندگانگی موجود در نگرش اسرائیلی‌ها در ۲۰۱۱ به وضوح مشخص تر شد؛ زیرا تصمیم‌سازان اسرائیلی بالاخره و پس از وقت‌کشی زیاد ناچار از مشخص ساختن موضع خود در قبال ماندن یا رفتن اسد بودند. سرانجام کادر رهبری رژیم اشغالگر به این نتیجه رسید که خطر ماندن اسد، بیش از منافع ناشی از حضور اوست. چندان که در کوتاه‌مدت هیچ گزینه دیپلماتیکی روی میز دیده نمی‌شد. بنابراین هرچند اسرائیلی‌ها همواره نگران هویت جایگزین اسد بوده‌اند، اما میزان و شدت خسارتی که خروج اسد از قدرت به ایران می‌زند، آنان را به این سمت سوق داده که رفتن اسد را بر ماندن وی ترجیح دهند.

دو. اسرائیلی‌ها دریافته‌اند که بهتر است نگاه آنان به روند وقایع سوریه - حداقل تا وقتی این رویدادها اسرائیل را مستقیماً تحت تاثیر قرار نداده است - از حد بررسی و دغدغه‌های آکادمیک فراتر نرود؛ زیرا اسرائیل از یک سو هیچ‌گونه نفوذی در سوریه ندارد و از سوی دیگر به خوبی می‌داند هر نوع حمایت مادی و معنوی از اپوزیسیون سوریه، برای آنان به ضد تبلیغ تبدیل خواهد شد و این همان چیزی است که رژیم اسد خواهان آن است؛ چه اینکه پاسخ اسد از آغاز اعتراضات تا کنون، تکرار این دعوی بوده است که «این اعتراضات را نباید برآمده از ناراضیاتی

داخلی دانست، بلکه نقشه‌ای است که از خارج و توسط آمریکا و اسرائیل صحنه‌گردانی می‌شود.» بنابراین پرواضح است که چنانچه اسرائیل درصدد گسترش حمایت از اپوزیسیون سوریه (و یا حتی رساندن کمک‌های بشردوستانه به آنان) بر بیاید، به تبلیغات اسد اعتبار بخشیده است. همچنین ادعای چندین تحلیلگر خارجی مبنی بر اینکه «فاکتور ارتش اسرائیل، می‌تواند در مورد بحران سوریه موثر واقع شود» - به طور مثال از طریق وادار کردن سوریه به تمرکز نیروهایش در نقاط مرزی - اصلا در دستور کار کادر رهبری اسرائیل قرار نگرفت.

سه. ارزیابی اسرائیل از روند تحولات در کشورهای عربی، گویای این نکته است که همه دستاوردهای بهار عربی نفع ایران و به تبع آن محور مقاومت نبوده است. در واقع سقوط مبارک و بن علی و نیز از سوی دیگر فشارهای وارد شده بر سلاطین محافظه‌کار جهان عرب اگرچه در راستای منافع ایران بوده است، اما بروز ناآرامی در سوریه یک شکست سنگین برای تهران محسوب می‌شود؛ زیرا سوریه متحد راهبردی، پیرو سیاست منطقه‌ای ایران، پل ارتباط زمینی ایران با لبنان و نیز شریک ایران در حمایت از حماس در غزه می‌باشد. از این رو طبیعی است که تغییر موفقیت‌آمیز رژیم بشار اسد و پایه‌گذاری یک حکومت طرفدار آمریکا در سوریه از نظر تهران غیرقابل تحمل است. نکته مهم دیگر آنکه، بحران سوریه به سرعت در رفتار ایران و بازیگران پیرو آن، با سراسیمگی و تغییر بازتاب یافت: حزب‌الله در لبنان مواضع دفاعی گرفت و حماس دفتر مرکزی خارجی خود را از دمشق خارج کرد. در قالب یک بازی «حاصل جمع صفر» همه شکست‌های ایران، برای اسرائیل پیروزی به شمار می‌آید.

چهار. نه فقط ایران، بلکه در یک سطح وسیع‌تر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، از بحران سوریه به شدت متاثر شده‌اند. تداوم شورش‌ها و نیز عمیق‌تر شدن آن، سوریه را به کانون درگیری‌های منطقه‌ای از یک سو میان ایران و رقبای آن و همچنین روسیه (و در حد کمتری چین) و آمریکا و متحدان غربی آن از سوی دیگر، تبدیل کرده است. در این میان، روند وقایع سوریه برخی از دیگر همسایگان آن نظیر ترکیه و عراق را نیز در بعضی زمینه‌ها متاثر ساخت.

پنج. اسرائیل همه مراحل بحران سوریه را با دقت زیر نظر گرفته و منطقی‌ترین مراحل کوتاه‌مدت و بلندمدت آن از نفس شورش گرفته تا جنگ داخلی و احتمال پیروزی فرایند تغییر

رژیم، تفاوت قائل می‌شود؛ که البته انتظاری جز این نیز نمی‌رود؛ زیرا بحران در یک کشور همسایه که دارای روابط خصمانه با دولت اسرائیل می‌باشد، نیازمند رصد دقیق است. با این همه، اعتراضات و شورش‌های سوریه بجز در یک مورد استثنایی تأثیر ناچیزی بر اسرائیل داشت. لیکن این واقعیت شکننده می‌تواند به سرعت تغییر کرده و چنانچه نظام سیاسی سوریه ساقط گردد و یا به روزهای پایانی عمر خود نزدیک شود، ممکن است این آرامش کنونی به یک بحران عمیق و تمام‌عیار میان سوریه و اسرائیل مبدل شود و چه بسا به حمله رژیم اشغالگر و آمریکا به تاسیسات هسته‌ای ایران بینجامد. پیامدهای بلندمدت بحران سوریه برای اسرائیل طبیعتاً به روند رویدادهای آینده بستگی دارد. در ادامه به این پیامدها بر اساس سناریوهای احتمالی خواهیم پرداخت.

حوادث می ۲۰۱۱ و مساله تسلیحات کشتار جمعی

در نیمه می ۲۰۱۱، تقریباً دو ماه پس از شروع شورش‌ها، رامی مخلوف - پسر دایی بشار اسد - در یک مصاحبه غیرمعمولی با روزنامه نیویورک تایمز شرکت کرد. وی که مسئول مدیریت امور اقتصادی پنهان خانواده اسد و از حلقه‌های میانی رژیم می‌باشد، در مصاحبه خود حامل یک پیام بسیار مهم برای مخاطبان بود: «نظام سیاسی سوریه مصمم به حفظ قدرت و مقابله به‌مثل شدید با مخالفان است.» البته معلوم نیست که مخلوف محتوای این گفت‌وگو را از قبل با اسد هماهنگ کرده بود یا خیر. وی همچنین خطاب به واشنگتن و اورشلیم هشدار داد: «اگر در سوریه ثبات از میان برود، هیچ تضمینی وجود ندارد که ثبات در اسرائیل برهم نخورد و هیچ کس نمی‌تواند حوادث بعدی را ضمانت کند، البته خدا نکند چنین اتفاقی رخ دهد. توصیه می‌کنم سوریه را وادار به انجام کاری که مایل نیست نکنید.»

چند روز بعد، در سالگرد جنگ روز نکبت، صدها فلسطینی در امتداد موانع جداکننده بلندی‌های جولان از خاک سوریه اجتماع کردند. برخلاف موانع ایجاد شده در دیگر مرزهای اسرائیل، موانع و فنس‌های کار گذاشته شده در این منطقه، کارایی چندانی نداشته و به‌سرعت توسط فلسطینی‌ها کنار زده شد و آنان مسیر مجدداً شمس را در پیش گرفتند. در درگیری با مرزبانان کم‌تعداد و غافل‌گیر شده اسرائیلی، چهار نفر از آنان کشته و ده‌ها نفر مجروح شدند.

این واقعه در حقیقت نشان‌دهنده رضایت اسرائیلی‌ها از تدابیر پیشین خود در منطقه جولان بود؛ برای دهه‌ها، آرامش در طول خط آتش‌بس با سوریه حفظ شده و اسرائیلی‌ها شدیداً به این شرایط خو کرده بودند؛ چراکه از این رهگذر می‌توانستند هرآنچه رژیم بعثی می‌کوشید در جبهه‌های دیگر به اسرائیل تحمیل نماید، با توسل به مفاد توافق‌نامه عدم تعرض ۱۹۷۴ و از طریق منطقه جولان به خود سوریه برگردانند. حادثه می‌در مجدل الشمس، یکی از چندین امری بود که فلسطینی‌ها در سالروز جنگ نکبت، در جبهه‌های اسرائیل بدان مبادرت کردند. این واقعه اگرچه توسط دولت سوریه حمایت نمی‌شد و تنها با اجازه این حکومت انجام شده بود، اسرائیلی‌ها را به این صرافت انداخت که جبهه جولان دیگر آرام نخواهد ماند و ناآرامی‌های سوریه ممکن است خواه با اراده حکومت اسد - همچنان که مخلوف نیز تهدید کرده بود - و خواه در نتیجه اغتشاشات سوریه به سرعت آتش جنگ در جبهه جولان را روشن کند.

در طول ۱۳ ماه بعد، اگرچه بحران سوریه به یک جنگ داخلی تمام‌عیار تبدیل شد، جبهه اسرائیل و سوریه همچنان آرام باقی ماند. سپس در اواخر تابستان ۲۰۱۲، دو حادثه قابل توجه دیگر بار آرامش موجود را برهم زد: نخست زرادخانه تسلیحات کشتار جمعی سوریه؛ و دوم حضور محسوس ایران در جنگ داخلی سوریه. هم‌زمان با جدی‌تر شدن گفت‌وگوها در مورد فروپاشی نهایی رژیم، وسوسه استفاده از موشک‌های بالستیک و کلاهک‌های شیمیایی و بیولوژیک نیز در ذهن حکام سوریه قوی‌تر می‌شد. منابع اطلاعاتی ایالات متحده و مؤتلفان غربی و نیز اعلان‌های رسمی حکومت سوریه تاحدودی حاکی از همین امر بود. آیا اسد و همکارانش حاضر به نشانه گرفتن این تسلیحات به سوی مردم خود هستند؟ آیا رژیم اسد مایل است این منابع را در اختیار سازمان‌هایی مانند حزب‌الله قرار دهد؟ و یا اینکه اسد و کادر او می‌خواهند با شلیک موشک‌های خود به سمت اسرائیل و دیگر دشمنان همسایه، صحنه را در هاله‌ای از تقدس و به‌مثابه یک قهرمان ترک کنند؟

پاسخ اسرائیل به این سناریوهای احتمالی، تهدید به مداخله و جلوگیری از هرگونه تلاش جهت انتقال تسلیحات کشتار جمعی به سازمان‌های ضداسرائیلی بود. باراک وزیر دفاع، لیبرمن وزیر امور خارجه، و بنی گانتز، رییس ستاد مشترک نیروهای دفاعی، چنین عملی را مصداق

«عبور از خط قرمز» و حتی فراتر از آن «عمل خصمانه منتهی به جنگ» دانستند. ژنرال آموس گیلا، جانشین رییس بخش سیاسی- نظامی وزارت دفاع در جولای ۲۰۱۲ اعلام کرد: «رژیم سوریه تا همین الان هم بیش از آنچه که باید تسلیحات کشتار جمعی اش را حفظ کرده است.» از سوی دیگر گانتز نیز هشدار داد، ارزیابی دقیق از واکنش اسرائیل نسبت به زرادخانه کشتار جمعی اسد، کار دشواری است و اگر سوریه وارد یک چنین قمار خطرناکی شود، درخواهد یافت که متغیرهای بسیار زیادتری از آنچه می‌پنداشته در این عرصه تعیین‌کننده است. اتخاذ چنین موضعی از سوی گانتز گویای این واقعیت است که وی پیامدها، دستاوردها و خسارات احتمالی منازعه‌ای در این سطح میان طرفین را نادیده گرفته است؛ زیرا نیاز به گفتن ندارد که مداخله اسرائیل در این امر به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل خواهد شد.

در این راستا همچنین دولت اوباما، خطاب به رژیم اسد یک هشدار شدیدالحن صادر نمود و او را حتی از فکر کردن به گزینه «استفاده از جنگ‌افزارهای شیمیایی اش در برابر معترضان» برحذر داشت. او گفته بود: «کوچک‌ترین حرکت در استفاده از زرادخانه شیمیایی توسط سوریه را به شدیدترین نحو پاسخ خواهیم داد. این امر همه محاسبات فعلی را درهم خواهد ریخت.» همچنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، مساله دوم حضور پررنگ و مشارکت ایران در جریان جنگ داخلی سوریه است. در مراحل ابتدایی تر بحران، ایران اگرچه به طور علنی از نظام سیاسی فعلی سوریه حمایت می‌کرد، اما همواره می‌کوشید نقش فعال نیروهای ایرانی حاضر در سوریه را پنهان سازد. در تابستان ۲۰۱۲ با تغییر رویکردهای خود، کوشید از سطح یک هدف منفعل حملات لفظی آمریکا و اسرائیل جدا شده و قدرت خود را به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای و پیشگام به‌نمایش بگذارد و در همین راستا بود که فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حضور نیروهای نظامی ایران در جبهه‌های سوریه را تأیید نمود.

در خلال این پرده، اسرائیل در اوایل سپتامبر ۲۰۱۲، خبر از برگزاری یک مانور نظامی توسط ستاد مشترک نیروهای دفاعی در منطقه جولان داد و پیش از همه دولت سوریه را از این تصمیم آگاه ساخت. برگزاری این رزمایش اگرچه در آن زمان خاص، دلایل زیادی داشت، اما مهم‌تر از همه آنها حامل یک پیام روشن برای ایران و سوریه بود.

رویکرد رسانه‌های اسرائیلی

سکوت رسانه‌های پرسروصدای اسرائیل در قبال بحران سوریه بسیار عجیب و غیرقابل پیش‌بینی بود. رسانه‌ها و سیاست‌مداران دولت یهود اگرچه پی‌گیر وقایع بحران سوریه بودند و آن را به گستردگی پوشش می‌دادند، اما در زمینه تفسیر و واکنش نسبت به آن، کاملاً محافظه‌کارانه عمل می‌کردند؛ زیرا افزون بر عدم توان اثرگذاری بر روند رویدادها، نه در مورد سمت و سوی این وقایع مطمئن بودند و نه از تاثیر نهایی خودشان برای آن اطلاع دقیق داشتند.

در آن مقطع به‌طور مشخص دو گزاره در میان رسانه‌های اسرائیلی در قبال مسائل سوریه دیده می‌شد: گزاره کانونی در خصوص فرایند صلح اسرائیل و سوریه و مساله جانبی عقب‌نشینی اسرائیل از بلندی‌های جولان بود؛ و گزاره دوم که نسبت به مورد پیشین در حاشیه قرار داشت، عبارت از «سیاست اقلیت‌ها» بود. در خصوص گزاره نخست لازم به گفتن نیست که هر دو این هدف‌ها - پیشبرد فرایند صلح اسرائیل و سوریه و خروج از جولان - تا زمانی که جنگ داخلی در سوریه به پایان نرسد و یک حکومت باثبات عهده‌دار امور نگردد، غیرقابل پی‌گیری خواهد بود. اما دیدگاه مخالف این جریان؛ یعنی طرفداران حفظ جولان و نیز منتقدان چهار نخست‌وزیری که مایل به ارایه پیشنهاد صلح در برابر بازپس دادن جولان بودند، زمان را برای ترویج ایده مطلوب خود در دوره جنگ داخلی سوریه از دست ندادند. این امر پیش‌تر نیز از احزاب جناح راست اسرائیل دیده شده بود و به هیچ عنوان غافل‌گیرکننده نبود.

البته این دیدگاه‌های رسانه‌ها، صرفاً برآمده از مساله سوریه نبوده و از ترتیباتی که در مصر در جریان بود نیز تاثیر می‌یافت. رژیم جدید مصر اگرچه - برخلاف خواسته برخی از هوادارانش - توافق‌نامه صلح با اسرائیل را لغو نکرده بود، سیاست مبهمی را درباره آینده این توافق‌نامه درپیش گرفته بود. از سوی دیگر، اکنون دیگر شبه‌جزیره سینا که اصولاً یک حد فاصل امنیتی بسیار تعیین‌کننده بین مصر و اسرائیل به‌شمار می‌آمد، از یک سو جایگاه پاره اجتماعات بادیه‌نشین شده بود که خارج از کنترل قاهره بودند و از سوی دیگر، عناصر جهادی که هر از گاهی حملاتی استشهادی علیه اسرائیل انجام می‌دادند را در خود جای داده بود. در واقع تغییر رژیم در مصر نیز به‌مثابه جزیی از روند بزرگ بهار عربی بود که به مخاطره انداختن امنیت ملی اسرائیل اکنون

باعث شده بود ایده «صلح در برابر زمین» جذابیت خود را در محافل سیاسی اسرائیل از دست بدهد و افکار عمومی مردم اسرائیل را نیز به حفظ شرایط سرزمینی کنونی متقاعد کند.

از سوی دیگر و همچنان که پیش‌تر نیز گفته شد، از سال‌های دور بعضی از رسانه‌های اسرائیلی به سیاست اقلیت‌ها علاقه نشان می‌دادند و جنگ داخلی سوریه دیگر بار این گرایش را در آنها زنده کرد. مساله گرایش به اقلیت به دوره پیش از دولت‌سازی جنبش صهیونیسم بازمی‌گردد. در واقع یهودی‌های طرفدار صهیونیسم پس از آنکه از توافق مسالمت‌آمیز با نهادهای اعراب سنی منطقه ناامید شدند، کوشیدند با اقلیت‌های قومی و مذهبی ساکن در منطقه از در صلح و اتحاد در بیابند کردها، دروزیان و اقلیت‌های مارونی هدف عمده این رویکرد به حساب می‌آمدند. این تلاش‌ها اگرچه نتایج مثبت ناچیزی برای یهودیان به همراه آورد، اما روابط اسرائیل و اقلیت‌های منطقه در دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه پس از انعقاد صلح میان مصر و اسرائیل که می‌رفت اسرائیل را به آن هدف مهم - توافق مسالمت‌آمیز با قاطبه جهان عرب - برساند، با سوالاتی جدی روبه‌رو شد.

این دست سوالات در مورد سوریه نیز مطرح هستند. سوریه یکی از دولت‌هایی است که در هلال خصب واقع شده و ممکن است در سایه جنگ قومی و نژادی و درگیری‌های فرقه‌ای تجزیه شود. یکی از مفسران برجسته اسرائیلی پس از شنیدن گزارش‌هایی از شرایط سوریه در جلسه‌ای با حضور یکی از سران نیروهای نظامی اسرائیل، احتمال تجزیه سوریه را این‌گونه تحلیل می‌نماید: «از جمله مسائل بسیار مهم در خصوص سوریه این است که پیچیدگی وضعیت این کشور بیش از حد تصور است، به طوری که آن را در میان سرزمین‌های پیرامونی ما بسیار خاص کرده است. نشانه‌ها به ما می‌گویند که حکومت‌های ملی اطراف ما چه آنهایی که مناطقی فرقه‌ای مصنوعی را پدید آورده‌اند (مانند لبنان) و چه آنهایی که از قدمت بسیار بیشتری برخوردارند، یا در حال ضعیف‌تر شدن هستند و یا به سوی تجزیه حرکت می‌کنند. در این میان خطر جنگ تمام‌عیار و تصرف سرزمین ما، تنها با خلع سلاح این کشورها قابل دسترسی است. اما از سوی دیگر، مخاطرات جدیدی هم ما را تهدید می‌کند: این خطرات که ماهیت گریز از مرکز و غیرمتمرکز دارند را در حال حاضر نمی‌توان دقیقاً ارزیابی کرد، اما به یقین می‌توان گفت به هیچ عنوان کم از خطراتی که برای دهه‌ها فلسفه وجودی ما را نشانه رفته بود، نیستند.»

توقف فرایند صلح و نیز تاثیرات بهار عربی از یک سو و چندپارگی آشکار پهنه اجتماعی در کشورهای نظیر عراق و لبنان از سوی دیگر، باعث شد گمانه‌های جدیدی در خصوص دگرگونی ژئوپلیتیک منطقه هلال خصیب در آینده نزدیک مطرح شود. در همین شرایط گرایش‌های جدایی طلبانه علوی‌ها و کردها در سوریه، بسیاری تحلیلگران - از جمله تحلیلگران اسرائیلی - را به صرافت ایجاد یک نظم منطقه‌ای جدید انداخت. البته گفتنی است که این تحلیل کماکان تبدیل به گفتمان غالب نشده و تنها در صورت فروپاشی حکومت فعلی سوریه به یک گفتمان عمده و پرتفردار در میان مردم و سیاست‌گذاران اسرائیل مبدل خواهد شد. اگرچه استراتژیست‌های نظامی و سیاسی اسرائیل ممکن است در حال آماده ساختن خود برای رویارویی با پیامدهای برآمده از چندپارگی سوریه باشند، اما در حال حاضر هیچ‌گونه منطق و مبنای قابل توجهی جهت متمرکز شدن مساعی اسرائیل بر «سیاست اقلیت‌ها» وجود ندارد؛ زیرا احتمال تجزیه سوریه چندان قوی نیست.

جایگاه ایران در راهبرد اسرائیل در قبال بحران سوریه

در حال حاضر امنیت ملی اسرائیل، در قالب یک شبکه به هم پیوسته، از یک سو به تلاش ایران برای دستیابی به زرادخانه هسته‌ای و از سوی دیگر به جنگ داخلی سوریه دوخته شده است. در این میان جنگ داخلی سوریه، اکنون یک جنگ نیابتی میان ایران و رقبای آن می‌باشد. در واقع ایران منابع بسیار زیادی را صرف تقویت بشار اسد می‌کند و متقابلاً رقبای منطقه‌ای این کشور از جمله ایالات متحده و ائتلاف غربی و نیز ترکیه، عربستان سعودی و قطر جبهه اپوزیسیون را حمایت می‌کنند. سقوط اسد در سوریه یک شکست عمده برای ایران و متحد لبنانی آن یعنی حزب‌الله می‌باشد. اما ناگفته پیداست که تا وقتی اسرائیل به درستی بر موضع پیشین خود در خصوص خودداری از مداخله مستقیم در بحران سوریه بماند، تاثیر ناچیزی بر نتیجه این بحران خواهد داشت.

چنانچه اسرائیل به نتیجه قطعی جهت اقدام به حمله تنها و یا با همراهی ایالات متحده به تاسیسات هسته‌ای ایران برسد و یا به‌طور کلی با طرح مخالفت نماید، محاسبات فعلی دگرگون و

بیش از پیش پیچیده خواهد شد. از جمله دلایل مخالفان، واکنش‌های منطقه‌ای به حمله علیه ایران می‌باشد. به عبارت دیگر، مخالفان بر آنند که در این صورت، فارغ از اقدام تلافی‌جویانه مستقیم ایران، این احتمال وجود دارد که حزب‌الله در لبنان و نیز چه‌بسا رژیم اسد در سوریه، موشک‌های خود را به سوی سرزمین موعود نشانه روند. البته با توجه به ماهیت روابط این دو با جمهوری اسلامی ایران، می‌توان گفت که حزب‌الله انگیزه بیشتری برای مداخله در چنین منازعه‌ای به طرفداری از ایران دارد؛ زیرا وضعیت اسد بسیار پیچیده است. اسد ناامیدانه در تلاش است تا در رویارویی با اپوزیسیون داخلی کشور خود قافیه را نبازد، به‌خوبی می‌داند که نه نیازی به دخالت در جنگ با نیروی دفاعی قدرتمند سوریه دارد و نه می‌تواند از پس این قوا – که قادر هستند به‌راحتی بر حکومت نیم‌بند وی نقطه پایانی بگذارند – بریاید. واقعیت تلخ‌تر برای اسد این است که ورود سوریه به چنین منازعه‌ای می‌تواند به مداخله نظامی خارجی در سوریه بینجامد که تاکنون به تعویق افتاده است. البته نباید از این نکته نیز غافل شویم که اسد ممکن است حمله نظامی اسرائیل به ایران را به‌عنوان یک فرصت طلایی برای تبدیل جنگ داخلی سوریه به یک جنگ عربی – اسرائیلی دیگر قلمداد کند.

مساله اقدام به یک حمله پیش‌دستانه علیه تاسیسات اتمی ایران، هنگامی که مشخص شد اسرائیل مایل است پیش از انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، به این نقشه جامه عمل بپوشاند، در طول بخش عمده سال ۲۰۱۲ میان کابینه نتانیاهو و دولت اوباما به یک مباحثه جنجالی مبدل شد. اما تاثیر منفی بالقوه‌ای که اقدام به چنین حمله‌ای می‌تواند بر مساله سوریه بگذارد، از سوی مخالفان این طرح به‌مثابه یکی از استدلال‌های مهم – اگرچه نه به‌عنوان مهم‌ترین گزاره – طرح گردید. در نتیجه مدتی بعد جنجال فروکش کرد، اما ممکن است دیگر بار در اولویت قرار گرفته و در خصوص تاثیر آن بر سوریه بازبینی شود.

هم رهبران ایران و هم دیگر طرف‌های درگیر با ایران در سوریه متفقا می‌دانند که رویدادهای سوریه از سوی دیگر، با پراکنده کردن توجهات از مساله هسته‌ای ایران به تهران هم کمک می‌کند. اما مسلماً این امر اولویت طرف ایرانی در حمایت از اسد و طولانی کردن جنگ داخلی نیست؛ چه اینکه ایرانی‌ها دلایل مهم‌تری از یک تاکتیک کوتاه‌مدت برای طولانی کردن بحران سوریه برای حمایت از

حکومت سوریه دارند. تلاش برای حفظ اقتدار متحد اصلی خود در منطقه و انگاشتن جنگ داخلی سوریه به مثابه عرصه منازعه رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به یقین اصلی‌ترین عامل در موضع‌گیری‌های این کشور در خصوص بحران سوریه است. روی هم رفته می‌توان گفت دولت عبری نمی‌تواند رشته پیوند را میان این دو بحران؛ مساله هسته‌ای ایران و جنگ داخلی سوریه، بگسلد.

جایگاه ترکیه در راهبرد اسرائیل در قبال بحران سوریه

از نظر اسرائیل، نقش ترکیه در جریان بحران سوریه، دقیقاً مانند ایران، جاه‌طلبانه و منفعت‌محور است. اگرچه بهبود روابط ترکیه و سوریه در دهه نخست قرن جدید، از مؤلفه‌های محوری سیاست منطقه‌ای اردوغان به حساب می‌آید و در کنار طرح راهبرد «مشکلات صفر با همسایگان» – توسط وزیر امور خارجه احمد داووداغلو – و نیز سیاست «نوعثمانی‌گرایی» جهت مقابله با اقدام اتحادیه اروپایی در عدم پذیرش عضویت ترکیه در این اتحادیه، برای افزایش نفوذ این کشور در محیط فوری خود در دستور کار قرار گرفت. موقعیت ژئوپلیتیکی بی‌نظیر ترکیه، این کشور را قادر به نقش‌آفرینی در چندین منطقه می‌نماید – بالکان، آسیای میانه، قفقاز و خاورمیانه – اما منطقه‌ای که بلندپروازی‌ها و دعاوی اسلام‌گرایانه ترکیه می‌تواند به‌طور جدی در آن مورد پی‌گیری قرار گیرد، به طور مشخص خاورمیانه است.

تحول روابط ترکیه و سوریه بشار اسد، از جالب‌ترین مسائل خاورمیانه بود؛ دشمنی پیشین رفته‌رفته با دوستی و همکاری جایگزین شد، بدین ترتیب سوریه نیز از دعاوی خود بر استان اسکندریه صرف نظر نمود. در سال‌های بعد سرمایه‌های ترکیه به سوی اقتصاد سوریه سرازیر گشت و اردوغان با تجربه در نقش ناصح پر تجربه اسد جوان ظاهر گردید.

اسرائیل به وضوح نگران تغییرات به‌وجود آمده در سیاست منطقه‌ای ترکیه بود، حمایت از آرمان فلسطین (و به‌ویژه آرمان حماس)، که با فاصله گرفتن آگاهانه از اسرائیل برای افزایش نفوذ و محبوبیت در نزد اعراب همراه شد، مورد پسند دولت عبری نبود. از این‌رو، ایهود اولمرت در دوره تصدی‌اش بر نخست‌وزیری کوشید تا با قرار دادن ترکیه در نقش میانجی مذاکرات اسرائیل و سوریه، به این روند خاتمه دهد. با این همه شکست مذاکرات، عملیات سرب مذاکرات اسرائیل در

غزه و سپس قضیه کشتی ماوی مرمره به افزایش تنش‌های میان طرفین انجامید و حتی مساله را به بحران تبدیل کرد.

در خلال چنین صحنه‌ای بود که اعتراضات سوریه در مارس ۲۰۱۱ آغاز گردید و باعث شد روابط ترکیه و سوریه به مقاطع خصومت‌آمیز خود بازگردد. اردوغان در نقش ناصح بشار اسد سعی کرد تا با درپیش گرفتن یک رشته اصلاحات سیاسی واقعی به چالش پدید آمده پاسخ دهد، اما مخالفت اسد با این پیشنهاد صدراعظم تندمزاج ترکیه را خشمگین ساخت. از سوی دیگر، مشاجره‌های شخصی اسد و اردوغان با ملاحظات و واقعیات جدیدی همراه شد که از این میان می‌توان به هم‌سوایی هوشمندانه ترکیه با اکثریت سنی معترض در برابر دیکتاتوری فرقه‌ای اقلیت علوی و نیز تاثیرات بالقوه‌ای که بحران می‌توانست بر ترکیه داشته باشد، اشاره نمود. همچنین حکومت ترکیه از یک‌سو نگران واکنش جمعیت کرد خود در قبال مناسبات اسد و کردهای سوریه بود و از سوی دیگر، می‌ترسید در گرفتن جنگی تمام‌عیار در سوریه، به واسطه هجوم پناهندگان سوری به مرزهای ترکیه، به یک وضعیت بحرانی منجر شود. همچنین تحولات عراق، رقابت فزاینده با ایران و راهبرد منفعت‌محور سرمایه‌گذاری در خاورمیانه عربی نیز مزید بر علت گردید.

سیاست بهبود روابط با سوریه با فراز و فرودهایی تا میانه ۲۰۱۱ ادامه یافت، اما از آن پس ترکیه به یکی از منتقدان و سپس مخالفان عمده بشار اسد تبدیل شد. با این حال تحقق هدف این کشور مبنی بر مداخله نظامی در سوریه، نیازمند یک اپوزیسیون مجهز به پایگاه‌ها و ادوات نظامی پرتعداد و مسیرهای قابل اطمینان جهت رساندن امکانات مالی فراهم شده توسط کشورهای مخالف نظیر عربستان سعودی و قطر بود. همچنین تعداد زیادی از پناهجویان سوری در جنوب غربی ترکیه اسکان داده شده بودند. مجموع این واقعیات می‌تواند اساس دوره جدیدی از همکاری‌های ترکیه با رژیم اشغالگر را شکل بدهد. اگرچه اعاده اتحاد راهبردی اسرائیل و ترکیه مادامی که اردوغان و حزب عدالت و توسعه در قدرت باشد امکان‌پذیر نمی‌باشد، اما وجود منافع مشترک در سوریه و دیگر بخش‌های منطقه می‌تواند به هماهنگی و هم‌سوایی طرفین بینجامد. البته، شایان ذکر است سخن از همراهی دو طرف تا پیش از اتمام قضایای مربوط به کشتی ماوی مرمره ادعای گزاف و غیرقابل توجیهی بود.

سناریوها، منافع و ترجیحات اسرائیل

به نظر می‌رسد روند آینده وقایع بحران سوریه و پیامدهای آن برای امنیت ملی اسرائیل مجموعاً دارای چهار سناریوی محتمل باشد:

یک. تداوم وضع موجود به گونه‌ای که رژیم کنترل خود ارتش و نهادهای امنیتی و موسسات حکومت مرکزی را حفظ کرده و از سوی دیگر، جدال آن با معارضان همراه با فراز و فرودهایی ادامه یابد و بدین ترتیب بخش‌های وسیعی از سرزمین سوریه دچار خلاء قدرت و بیرون از عرصه اقتدار حکومت باقی بماند.

دو. تغییر رژیم؛ این امر ممکن است یا نتیجه پیروزی نیروهای اپوزیسیون بوده و یا برآمده از کامیابی غربی‌ها در ایجاد مصالحه میان اپوزیسیون و بخشی از هسته رژیم اسد باشد (احتمالاً پس از انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، که همراه با افزایش فشارهای بین‌المللی برای اتمام قتل‌عام مخالفان بود، می‌توان انتظار آن و شدت یافتن سیاست غرب در قبال اسد را داشت). در هر دو حالت نباید پنداشت که این گذار یک روند کاملاً متوازن و قابل پیش‌بینی داشته باشد. سه. فروپاشی رژیم از ره‌گذر هرج و مرج خلاق؛ عقب‌نشینی علوی‌ها به ناحیه علوی‌نشین، استقلال کردها در شمال شرق و تداوم خشونت و مداخلات خارجی.

چهار. پیروزی حکومت؛ که اگرچه از احتمال کمتری برخوردار است، اما نباید آن را نادیده گرفت. آنچه مسلم می‌نماید، اینکه یک سناریوی مشخص امکان‌پذیر که منافع اسرائیل را نیز تأمین نماید وجود ندارد. اما از میان سناریوهای موجود، جایگزینی اسد با یک حکومت سکولار غرب‌گرا بیشترین هم‌سویی با منافع اسرائیل را دارد، با این حال اسرائیلی‌ها می‌دانند که این گزینه چندان به واقعیت نزدیک نیست. همچنین آن دسته از سیاست‌مداران اسرائیلی که با توافق اسرائیل و سوریه و نیز ترک جولان مخالف هستند، باید بدانند که چنین رژیمی تلاش خواهد کرد واشنگتن را به تکرار الگویی همچون ابتکار کیسینجر و سادات در دهه ۱۹۷۰ وادار نماید. به عبارت دیگر، این حکومت به واشنگتن نشان خواهد داد که از مدار جمهوری اسلامی ایران خارج شده و خود را به مدار واشنگتن پیوند زده است، از سوی دیگر، بازپس گرفتن بلندی‌های جولان نیز به یقین بخشی از دستور کار آن را تشکیل خواهد داد.

پیش‌بینی اینکه موضع منفعل فعلی اسرائیل در قبال روند وقایع سوریه چگونه دگرگون خواهد شد، امر دشواری است؛ مگر در صورت ره‌گیری تبادل تسلیحات کشتار جمعی توسط رژیم سوریه و یا اقدامات تروریستی علیه اسرائیل از سوی عناصر جهادی و غیره. نیاز به گفتن نیست که چنانچه در روند رویدادهای سوریه تغییر قابل توجهی پدیدار گردد، اسرائیل ناچار از اتخاذ تصمیمات جدیدی خواهد شد. نکته بسیار مهم آنکه، اسرائیل می‌بایست در حالی که از مداخله مستقیم و گسترده در جریان بحران سوریه خودداری می‌کند، به منظور آماده شدن برای واقعیت جدید در حال بروزی که از بیشترین احتمال برای محقق شدن برخوردار است، اقدام به ایجاد کانال‌های ارتباطی مطمئنی با نیروهای درگیر در سوریه نماید. در پیش گرفتن چنین سیاستی، نمی‌تواند بدون ایجاد یک تحول محسوس در سیاست منطقه‌ای این کشور انجام پذیرد. به‌طور مشخص تحولاتی که در منطقه حادث شده است، همچنان که دیدیم، از یک سو امنیت ملی اسرائیل را با چالش‌های سختی روبه‌رو ساخته و از سوی دیگر، فرصت‌های جدیدی را نیز فراروی آن قرار داده است. به‌طور مثال، می‌توان گفت اسرائیل در خصوص تحولات اخیر خاورمیانه با کشورهایمانند ترکیه، اردن و کشورهای حاشیه خلیج فارس منافع مشترکی دارد. در واقع در صورت هماهنگی با این کشورها، اسرائیل در مواجهه با پیامدهای بهار عربی - فرصت‌ها و تهدیدهای برآمده از بحران سوریه - دچار آشفتگی چندانی نخواهد شد و با تدوین راهبردهای جدیدی می‌تواند واکنش‌های مناسبی به وضعیت کنونی نشان دهد. اسرائیل می‌تواند در بازی دیپلماتیک جدید در خاورمیانه مشارکت داشته باشد، که به این مهم نیز با خرید یک بلیط دوسره به منظور عادی‌سازی مجدد روابط با ترکیه و تجدید فرایند صلح با فلسطین جامه عمل پوشانید. البته همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، حل و فصل کامل بحران موجود میان آنها هم نخواهد توانست اتحاد دهه ۱۹۹۰ ترکیه و اسرائیل را احیا نماید، اما مسلماً طرفین را به هماهنگی سیاست‌هایشان - حداقل در رابطه با سوریه - قادر می‌سازد. از سوی دیگر، اگرچه نباید انتظار داشته باشیم که حتی کشورهای عربی دارای اشتراک منافع با اسرائیل نظیر عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس نیز همکاری گسترده‌ای با رژیم اشغالگر داشته باشند، اما حتی همکاری ضمنی این کشورها نیز مستلزم پیشرفت در جبهه مذاکرات اسرائیل و فلسطین

بوده و در صورت تنزل بیشتر اندک روابط موجود میان اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطین کار را از این هم دشوارتر خواهد کرد.

اغلب پرسیده می‌شود که سیاست اسرائیل درباره بحران سوریه تا چه اندازه از موضع واشنگتن، متأثر می‌گردد و بالعکس و یا اینکه چه عواملی به نفوذ اسرائیل بر راهبردهای ایالات متحده کمک می‌کند؟ باید گفت که به نظر می‌رسد نفوذ دوطرفه این دو بر یکدیگر محدود است، چندان که واشنگتن سیاست خود در قبال اعتراضات سوریه را بر اساس ملاحظات و منافع خودش تدوین نموده است. همین مساله برای طرف اسرائیلی نیز صادق است. بسیار محتمل به نظر می‌رسد که پس انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، سیاست سخت‌گیرانه‌تری توسط این کشور در قبال جنگ داخلی سوریه در پیش گرفته شود. در واقع اگرچه به نظر می‌رسد عجله‌ای برای حمله نظامی وجود ندارد، اما به دلیل ناراحتی آمریکا از این اوضاع، کوچک‌ترین اقدامات طرف سوری نیز می‌تواند ایالات متحده را حتی از شامگاه انتخابات ریاست جمهوری به سمت واکنش‌های خطرناک سیاسی متمایل کند. به یقین ایالات متحده، در خصوص بحران سوریه، پس از انتخابات ریاست جمهوری نقش فعال‌تری را ایفا خواهد نمود و می‌توان انتظار یک تحول اساسی را در سیاست این کشور داشت، همچنین رویکرد اسرائیل به این بحران و نیز انتظارات واشنگتن از تل‌آویو نیز به شدت دگرگون خواهد شد.